



سال سوم، شماره ۶، بهار ۱۳۹۹

www.qpjournal.ir

ISSN : 2645-6478

بررسی جایگاه اجتماعی سیندخت، رودابه، تهمینه و گردآفرید در شاهنامه فردوسی

دکتر شهناز ولی پور هفشجانی^۱

زهره پارسیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۲/۲۹

چکیده

در این مقاله به زندگی اجتماعی چهار تن از زنان نامدار شاهنامه (سیندخت، رودابه، تهمینه و گردآفرید) با تکیه بر روایت داستان آنان در شاهنامه نگاهی شده است؛ که نشان می‌دهد این زنان نامدار شاهنامه در کنار مردان بزرگ و پهلوان چه نقش مهم و مؤثری را در صحنه‌های اجتماعی سیاسی و حتی در صورت لزوم، در میدان جنگ ایفا می‌کنند. تصویر زن آرمانی در شاهنامه، زنی در کنج خانه و یا دلبری زیبا و همسری که صرفاً به ایفای نقش تولید نسل بپردازد، نیست؛ زنان نامدار شاهنامه، انسان‌های دانا و زیرکی هستند که در تدبیر و راه‌گشایی و حل چالش‌های سیاسی و اجتماعی توانمندی‌های خود را به نمایش می‌گذارند؛ حتی در این زمینه از مردان نیز پیشی می‌گیرند و با درایت خاص خود نابخردی‌ها و بی‌تدبیری‌های مردان را جبران می‌کنند. این زنان همان قدر که در ابراز عشق و دلدادگی واقعی خویش، صادق و آزادوار عمل می‌کنند؛ برای پاسداشت مرز و بوم خود، با درک صحیح و خردمندانه شرایط، از متوسل شدن به سیاست، زدوبند و حتی فریب و نیرنگ هم‌اِبا نمی‌کنند. در نهایت می‌توان گفت هر یک از این زنان دارای ویژگی‌های شاخصی است که مجموع این ویژگی‌ها در کنار هم تصویری از زن کامل در شاهنامه ارائه می‌دهد. سیندخت نماد تدبیر و خرد در اداره امور، گردآفرید اسوه شهامت و سیاست، رودابه نشانگر شور زندگی و آزادگی و صداقت است و تهمینه نیز، عشق و فرزندپروری را به نمایش می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، سیندخت، رودابه، گردآفرید، تهمینه

^۱. استادیار دانشگاه فرهنگیان شهرکرد، شهرکرد، ایران. zohreh.parsian.623@gmail.com (نویسنده مسئول).

^۲. دانشجوی کارشناسی پیوسته رشته آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان شهرکرد، شهرکرد، ایران.



۱. مقدمه

در ایران باستان به دلیل وجود تشکیلات مادرسالاری، زن نقش و جایگاه اجتماعی ویژه‌ای داشته است. در هزاره سوم قبل از میلاد در چغازنبیل شوش، الهه مادر پرستیده می‌شد. (نک مهرداد، بهار، ۱۳۷۲: ۱۰) مادرسالاری تا هزاره دوم قبل از میلاد هم‌چنان اساس سلسله مراتب اجتماعی بوده است و زن به عنوان عامل خویشاوندی، زنجیر اتصال خانواده، ناقل خون قبیله به خالص‌ترین شکل خود به شمار می‌رفته است. این فرهنگ بعدها در آداب آریاییان فاتح فلات ایران نیز وارد شده است. (نک گیرشمن، ۱۳۶۹: ۱۰ و ۱۱)

هر چند نقش اجتماعی زنان بعدها در دوران هخامنشی به دلیل تحولات سیاسی اجتماعی عظیم، اندکی تغییر کرد و وظایف زنان محدودتر شد؛ اما نفوذ سیاسی و فرهنگی آنان همچنان پابرجا باقی ماند. در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان همه جا نام زن و مرد در یک ردیف ذکر شده است. زن و مرد در انجام امور دینی دارای جایگاه یکسانی بوده‌اند و زنان می‌توانستند به مقام قضاوت و حتی پادشاهی برسند.

نشانه‌هایی از حضور پررنگ زنان را می‌توان در آثار ادبی به جا مانده، جستجو کرد. یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان شاهنامه، حماسه منظوم ایرانیان است. تأمل در این حماسه کهن که یکی از ارزشمندترین میراث‌های زبانی و فرهنگی ایران و دربرگیرنده بخشی از تاریخ و فرهنگ این سرزمین کهن است؛ می‌تواند تا حدودی جایگاه و نقش خاص زن را در ساختارها و نهادهای اجتماعی سیاسی و فرهنگ ایران مشخص کند. در شاهنامه زنان بزرگ بسیاری در بزنگاه‌های حساس ایفای نقش می‌کنند؛ از جمله منیژه، فرنگیس، جریره، سودابه، همای، پوران‌دخت، آذرمدخت، ته‌مین و از میان این زنان بزرگ در این مقاله، تنها شخصیت‌های سیندخت، ته‌مین، گردآفرید و رودابه، بررسی شده است. این زنان هر کدام توانمندی‌ها و ویژگی‌های ارزشمندی دارند؛ که جلوه‌ای از روح، اندیشه، احساس و خرد زنانگی را به نمایش می‌گذارند و با کنار هم چیدن این جلوه‌های رنگارنگ و متفاوت می‌توان شمائی از زن کامل ارائه شده در شاهنامه را ترسیم کرد. رودابه، سیندخت، ته‌مین و گردآفرید زنانی هستند که در بسیاری از امور با مردان برابری می‌کنند و در جایی که مردان به بن‌بست‌های فکری و عملی می‌رسند، این بانوان، دلیرانه مسئولیت‌های بزرگی را می‌پذیرند.

۱.۱. روش پژوهش

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی-تحلیلی و با ارائه مستندات و شواهد متنی انجام شده است. نگارندگان در این پژوهش از کتب گوناگون مرتبط با موضوع بهره گرفته‌اند و با مقایسه نظرات مختلف به



تحلیل جدیدی دست یافتند. در این مقاله کوشیده شده تا جایگاه مهم و برجسته زن به ویژه در اجتماع و اداره مملکت را در چهار زنی که در کنار هم نماد زن کامل شاهنامه هستند؛ بررسی کنیم.

۲.۱. مرور پیشینه‌ها

درباره زنان در شاهنامه پژوهش‌هایی صورت گرفته است که هر کدام با روش متفاوت و در سطوح مختلف به مطالعه و بررسی پرداخته‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی مرتبط با این پژوهش اشاره می‌کنیم:

آیت شوکتی و علی دهقان، در مقاله «مطالعه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۶) مؤلفه‌های زن و اجتماع، زن و پادشاهی، زن و مرد، زن و زنانگی و زن و دعوای زنانه را به طور کلی در سراسر شاهنامه مورد بررسی قرار داده و برای هر یک از مؤلفه‌های ذکر شده، شاهد مثال‌هایی از شاهنامه ذکر کرده‌اند. در مقاله «نقش و جایگاه زنان بزرگ در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۶) به شاهنامه به عنوان اثری حماسی نگاه شده؛ که عرصه بیان عقاید گذشتگان و نبردهای پهلوانان و اهریمنان است و پرداختن به نقش زن در آن جذابیتش را دو چندان کرده. در این مقاله که توسط طیبه سیدموسوی نوشته شده، تلاش بر این بوده است؛ که نقش زنان بزرگ را در جریان حوادث و رخدادهای شاهنامه بررسی کند.

مقاله «بررسی ابعاد و جایگاه زن در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۴) ابتدا به بررسی ویژگی‌های ترسیم شده از زن و مادر پرداخته است و سپس به مادرانی که در شاهنامه ایفای نقش کرده‌اند اشاره کوتاهی می‌کند؛ همچنین در پایان به ویژگی‌های بهترین زن از نظر فردوسی، واقعی‌ترین زن شاهنامه و زنانی که مورد بی‌مهری فردوسی در شاهنامه قرار گرفته‌اند، پرداخته می‌شود. این مقاله نوشته دکتر امیر اکبری و فاطمه مسیح‌فر است. در مقاله «بررسی جایگاه و نقش سیاسی و اجتماعی زنان در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۵) نوشته رضا مرادیان، عقیده بر آن است که با بررسی سیمای زنان در شاهنامه می‌توان به دیدگاه‌های این شاعر بزرگ درباره نقش اجتماعی-سیاسی زنان در جامعه و خانواده پی برد.

وجه تمایز این پژوهش با پژوهش‌های ذکر شده؛ تمرکز آن است بر روی چهار بانویی که در کنار هم سیمای زن آرمانی را در شاهنامه به نمایش می‌گذارند. در این پژوهش ضمن بیان روند داستان این چهار بانو، به تحلیل نقش و وجه‌های اجتماعی آنان در خانواده، جامعه و مسائل حکومتی پرداخته شده که درک مباحث را برای خواننده آسان‌تر کرده؛ همچنین ذکر شاهد مثال‌هایی از شاهنامه بر اعتبار پژوهش افزوده است.



۲. بحث

۱.۲. سیندخت

سیندخت همسر مهرباب، شاه کابل و مادر رودابه؛ از زنان شجاع و سیاستمدار و مادران خردمند شاهنامه است. این بانوی خردمند در داستان‌های شاهنامه ماندگار نیست اما در داستان دلدادگی زال و رودابه آن چنان تاثیرگذار ظاهر می‌شود که در رده خردمندترین و دلیرترین زنان شاهنامه، مقامی ارجمند دارد.

در شاهنامه می‌خوانیم هنگامی که سیندخت، زنی ناآشنا را در کاخ می‌بیند به او مشکوک می‌شود و برای یافتن نام و نشان آن زن از او بازجویی می‌کند. او در پی این بازجویی به عشق دخترش، رودابه، به زال پی می‌برد و در صدد چاره‌اندیشی برمی‌آید. سیندخت که زال را مردی بزرگ‌زاده می‌یابد، عقیده‌اش بر پیوند میان این دو شاهزاده استوار می‌شود؛ بنابراین موضوع را با مهرباب‌شاه در میان می‌گذارد. مهرباب‌شاه که از شنیدن سخنان سیندخت بسیار آشفته می‌شود. شمشیر برمی‌آورد تا رودابه را از بین ببرد و این فتنه را خاموش سازد؛ اما سیندخت او را آرام می‌کند تا از خون رودابه بگذرد.

همی گفت رودابه را رود خون بروی زمین برکنم هم کنون

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۱۷)

نقش سیندخت در خاموش کردن آتش خشم و سرکشی مهرباب‌شاه برای جلوگیری از اقدام نابخردانه او در ابتدای داستان دیده می‌شود. آرامش و خرد او راهگشای تنگناهایی است که در اداره مملکت پیش روی مهرباب‌شاه قرار گرفته است و نقص‌های شاه را می‌پوشاند و از زوال سلطنت او جلوگیری می‌کند. البته این خود نشان‌دهنده قدرت زنان برای مداخله در امور مملکت و حضور فعال و آگاهی آنان از اوضاع جامعه خویش بوده است. استحکام شخصیت و کفایت و دانایی زنانی چون سیندخت آنان را از زنان حرمسرای که تنها حق مداخله در امور بانوان قصر را داشتند؛ متمایز می‌کند.

آتش خشم مهرباب‌شاه بار دیگر زمانی شعله‌ور می‌شود که منوچهرشاه، شاه زابلستان، به سام، پدر زال، دستور حمله به کاولستان را می‌دهد و این خبر به دربار مهرباب‌شاه می‌رسد. این بار نیز سیندخت آماج خشم مهرباب‌شاه قرار می‌گیرد و قصد جاننش را می‌کند.

همه خشم رودابه بر وی راند

برآشفتم و سیندخت را پیش خواند

(همان، ج ۱: ۲۳۶)



مهراب‌شاه و سیندخت، هر دو از تبار ضحاک‌اند و با پیوند زناشویی با هم به یگانگی رسیده‌اند؛ اما به خاطر عشق دخترشان به مردی بیگانه کارشان به تضاد می‌کشد. اوج این تضاد وقتی است که مهراب‌شاه برای رستن از خشم منوچهرشاه قصد جان سیندخت و رودابه را می‌کند. (سرمدی، ۱۳۸۳: ۹۲۸) سیندخت این بار نیز آرامش خود را از دست نمی‌هد و در پی یافتن چاره‌ای برمی‌آید؛ تا از جنگ کاولستان و زابلستان و ریخته شدن خون‌ها جلوگیری کند.

دل چاره‌جوی اندر اندیشه بست

چو بشنید سیندخت بنشست پست

(همان، ج ۱: ۲۳۶)

او چاره را در این می‌بیند که خود نزد سام رود و با او مذاکره کند. شاید این اقدام سیندخت به علت ترس مهراب‌شاه از روبه‌رو شدن با سام است؛ بنابراین او به نیابت از شوهرش پیش پهلوان می‌رود؛ اما ممکن است بتوان معنای دیگری هم از این دیدار برداشت کرد. «به گمان ما طرحی هرچند کم‌رنگ از باوری کهن در این صحنه به یادگار مانده است و آن نقش زن است در پاسداری از شهر. در حوزهٔ چنین باوری سیندخت شهربان است و نه مهراب. پاسداری از شهر کابل پاره‌ای است از خویشکاری بانوی کابلستان به پیروی از نمونهٔ کهن آیینی که پاسداری قدسی از شهر و قوم بر عهدهٔ ایزد مادر بوده است، و در جوامع مادرسالاری زنان از شهر خود دفاع می‌کردند. اینک سیندخت در این مقام جای دارد. مه‌بانوی کابل به دیدار سام پهلوان نمی‌رود که دختر را شوهر دهد، می‌رود که شهر کابل را از نابودی برهاند. سیندخت راه چاره را جسته پس سکوت را می‌شکند.» (کیا، ۱۳۷۱: ۶۵-۶۶) او با فراهم آوردن کاروانی بسیار باشکوه به همراه خدمتگزارانی زیبارو و هدایایی فراوان راهی درگاه سام می‌شود.

بیاراست تن را به دیبای زر به در و به یاقوت پرمایه سر

پس از گنج خضرا ز بهر نثار برون ریخت دینار چون سی هزار

ده اسپ گرانمایه با ساز زر پرستنده پنجه به زرین کمر

(همان، ج ۱: ۲۳۸)

سیندخت ابتدا در پیش روی سام از اسب پیاده می‌شود و به نشانهٔ احترام زمین را می‌بوسد و پیشکشی‌هایش را نثار او می‌کند. سام پهلوان نیز از این فرستادهٔ زن و شکوه و جلال کاروانش متعجب شده است.

زمین را ببوسید و کرد آفرین ابر شاه و بر پهلوان زمین

نثار و پرستنده و اسپ و پیل رده برکشیده ز در تا دو میل



یکایک همه پیش سام آورید

سر پهلوان خیره شد کان بدید

(همان، ج ۱: ۲۳۹)

اینکه سیندخت به عنوان همسر پادشاه این اختیار را داشته که برای مذاکره با دشمن به خیمه او برود و برای این کار هدایای گران بها از خزانه پادشاه و خدمتکاران زیبارو را با خود همراه کند؛ نشان دهنده قدرت و جایگاه والای زن در این دوره است. به عبارت دیگر سیندخت زنی باکمال است که این رنج را سخاوتمندانه به جان می خرد و بار مسئولیت آن را نیز می پذیرد. او برای آغاز گفت و گو با سام پهلوان، ابتدا سخنوری می کند و مدح او را می گوید. این بانوی هوشیار می داند که برای رسیدن به مقصودش باید مقدمه چینی کرده و توجه او به جلب کند.

چنین گفت سیندخت با پهلوان

که با رای تو پیر گردد جوان

بزرگان ز تو دانش آموختند

به تو تیره گیهان بیفروختند

به مهر تو شد بسته درست بدی

به گرزت گشاده ره ایزدی

(همان، ج ۱: ۲۴۰)

سام که گفته های این بانوی ناشناس در دلش نشسته؛ می خواهد بداند که او کیست و رودابه را از کجا می شناسد. سیندخت با زیرکی ابتدا از او پیمان می خواهد که به عزیزانش گزندی نرساند تا لب به سخن بگشاید و هویتش را برای او فاش کند. سام نیز که تشنه شنیدن سخنان اوست با او پیمان می بندد که حافظ جان او و عزیزانش باشد.

که من خویش ضحاکم ای پهلوان

زن گرد مهرباب روشن روان

همان مام رودابه ی ماهروی

که دستان همی جان فشاند بروی

همه دودمان پیش یزدان پاک

شب تیره تا برکشد روز چاک

(همان، ج ۱: ۲۴۱)

اکنون که سیندخت از سام پهلوان، پیمان گرفته است با آسودگی خواسته خویش را مطرح می کند. او در بیان خواسته خود نیز خرد خویش را به کار می گیرد و در ضمن ستایش پادشاهی او، در امان ماندن مردم بی گناه کولستان را از او درخواست می کند.

کنون آمدم تا هوای تو چیست

ز کاول ترا دشمن و دوست کیست

اگر ما گنه کار و بد گوهریم

بدین پادشاهی نه اندر خوریم

من اینک به پیش توام مستمند

بکش کشتنی را و بندی ببند



دل بی‌گناهان کاول مسوز

که بس تیره روز اندر آید بروز

(همان، ج ۱: ۲۴۱-۲۴۲)

او به جهت اینکه این پدر را از آینده پسرش مطمئن سازد و تضمینی برای گرمی داشتن فرزندش در کاولستان به او دهد؛ به او وعده شهریاری زال در آن سرزمین را می‌دهد. در واقع سیندخت با این سخنان در پی آن است که حس پدرانۀ سام را برانگیزد و او را در جهت خواسته‌های خود ترغیب کند.

بدو گفت سیندخت: اگر پهلوان

کند بنده را شاد و روشن روان

چماند به کاخ من اندر سمند

سرم بر شود باآسمان بلند

به کاول چنو شهریار آوریم

همه پیش او جان نثار آوریم

(همان، ج ۱: ۲۴۳)

سیندخت که در نظر سام زنی خردمند و زیبا جلوه کرده؛ موفق می‌شود او را از حمله به کاولستان منصرف کند و به همراه هدایای بسیار راهی سرزمین خودش شود. این بانوی زیرک که دست در دست سام با او پیمانی محکم می‌بندد و سرزمین و خانواده خود را از خطر جنگ و خون ریختن در امان می‌دارد؛ جزو زنان خردمند و باسیاست شاهنامه قرار می‌گیرد و حضور کوتاه اما مؤثر او در داستان عشق زال و رودابه او را در شاهنامه ماندگار می‌کند.

سزاور او خلعت آراستیند

ز گنج آنچ پرمایه‌تر خواستند

به کاول دگر سام را هر چه بود

ز کاخ و ز باغ و ز کشت و درود

دگر چارپایان دوشیدنی

ز گسترده‌نی هم ز پوشیدنی

به سیندخت بخشید و دستش بدست

گرفت و یکی سخت پیمان بست

(همان، ج ۱: ۲۴۴)

۲.۲. رودابه

رودابه، دختر زیباروی سیندخت و مهرباب کابلی، پادشاه کابلستان و از نوادگان ضحاک است که دلسپرده زال، پسر سام، پهلوان ایرانی و سرانجام مادر رستم نامدار می‌شود. او یکی از جاندارترین زنان شاهنامه است که چنین



درازمدت در داستان‌های شاهنامه حیات دارد. نگارهٔ این بانو در یادها دخترکی زیبا با گیسوان بلند سیاه، آکنده از بوهای خوش گل‌های بهاری و در تب و تاب عشق است که با بی‌باکی در پی عشق خود می‌رود.

زال پس از آنکه در بزم مهرباب، وصف رودابه را از یکی از بخردان حاضر در انجمن می‌شنود، دل به او می‌بازد. رودابه نیز چون وصف زیبایی و دلیری زال را از زبان پدر می‌شنود به وی دل می‌بندد. او پنج ترک پرستنده در خدمت خود داشت که آن‌ها را امین و غمگسار خود می‌دانست. او در ابتدا راز عشق آتشینش به زال را برای پرستندگان خود آشکار می‌کند. آنچه به روشنی در ماجرای به هم رسیدن زال و رودابه می‌بینیم؛ تاثیر به سزای پرستندگان رودابه است. او پس از آنکه عشق خود به زال را با پرستندگانش در میان می‌گذارد، از آنان یاری می‌خواهد؛ تا راهی برای وصال این دو دلداده پیدا کنند. پرستندگان او نیز با خردمندی، میانجیگی می‌کنند و سرانجام شاه را به ماه می‌رسانند. به طور کلی می‌توان گفت «داستان زال و رودابه رنگ‌آمیزی زنانه دارد. دو زن جاندار و نیرومند، کارسازان قصهٔ عشق‌اند: رودابهٔ دلداده و سیندخت کاردان. شش پرستندهٔ پررنگ و بوی نیز رودابه را در رسیدن به زال یاری می‌دهند. این پرستندگان تنها نقش تزئینی ندارند، هر چند در رنگ‌آمیزی نمای بهاری داستان مؤثرند. این دختران، بر لب رود و میان گل‌ها، با ظرافت زنانه و شیرین زبانی، شاخه‌های مهر زال و رودابه را به هم پیوند می‌زنند. در این داستان زنان همه هوشمندند، حتی دختران سبکبال.» (کیا، ۱۳۷۱: ۳۶)

که بگشاد خواهیم نهران از نهفت

بدان بندگان خردمند گفت

(همان، ج ۱: ۱۸۷)

پرستندگان از عشق آتشین او به زال شگفت زده گشته و او را از این عشق نهی کردند؛ چرا که رودابه، افسر بانوان جهان و دختر ستوده از هند تا چین بوده و شاهزاده‌ای است که از حیث زیبایی و گیرایی در شاهنامه نمی‌توان نظیری برای آن جست؛ درحالی که زال در کوه و در دامان سیمرغ پرورش یافته و پدرش نیز او را از خود رانده است. با این حال او از سخنان پرستندگانش خشمگین می‌شود. «رودابه مانند ژولیت با آنکه می‌داند خانواده‌اش با خانوادهٔ زال دشمن‌اند، در پروردن و باور کردن عشق خود کمترین تردیدی به دل راه نمی‌دهد. او نخست چون یکی از آن دختران «ناهل» جلوه می‌کند که نه حفظ آبروی خانواده، و نه تهدید پدر و مادر، هیچ چیز جلو عشق خروشان‌شان را نمی‌گیرد؛ ولی در همین از خود بی‌خودشدگی و عنان‌گسیختگی نیز، آن چنان ظرافت و اندازه و عفاف نهفته شده که می‌نماید که انفعالات متضاد هم اگر بر اصالت مبتی باشند می‌توانند قبول خاطر و هم‌آهنگی بیابند.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۱: ۳۱) پرستندگانش نیز وقتی شدت عشق رودابه به زال را از سخنانش می‌خوانند؛ در پی یافتن چاره‌ای برای وصال این دو دلداده برمی‌آیند.



چو رودابه گفتار ایشان شنید
... نکه کن کنون تا چه فرمان دهی

چن از باد آتش، دلش بردمید
نیاید ز فرمان تو جز بهی

(همان، ج ۱: ۱۸۹)

این پرستندگان هوشمند در پی آن بودند که زمینه دیدار این دو دلداده را فراهم کنند و چاره را در این یافتند که خود را آراسته کنند و برای چیدن گل بر سر رودباری بروند که لشکرگاه زال اقامت می‌کرد؛ تا بدین‌سان او را متوجه حضور رودابه در نزدیکی خود کنند. زال نیز غلامی به نام «ریدک» داشت که آن را نزد خدمتکاران رودابه می‌فرستد. رودابه و زال که با شنیدن توصیف‌های ندیمان‌شان، عشقشان شعله‌ورتر شده؛ در پی راهی برای دیدار هم برمی‌آیند؛ بنابراین ریدک مأمور می‌شود که پیام زال را به پرستندگان رودابه برساند و آن‌ها را به دیدار زال ببرد، تا با کمک آن‌ها بتواند با رودابه دیدار کند.

چنین گفت با ریدک ماه‌روی
که از گلستان یک زمان مگذرید

که رو مر پرستندگان را بگوی
مگر با گل از باغ گوهر برید

(همان، ج ۱: ۱۹۳)

خردمندی پرستندگان رودابه زمینه را فراهم می‌کند که زال بتواند شبی دیرگاه و مخفیانه به کاخ رودابه برود. در این دیدار زال برای اینکه از دیوار بلند کاخ رودابه بالا برود؛ کمندی می‌گشاید؛ اما ناگهان رودابه را می‌بیند که گیسوانش را از پنجره کاخ به پایین انداخته تا او از آن‌ها آویزان شود و بالا بیاید.

بگیر این سه گیسو از یکسوام

ز بهر تو باید همی گیسوام

(همان، ج ۱: ۱۹۹)

رودابه مجلسی مجلل را برای زال فراهم می‌کند و از او استقبال شایسته‌ای به عمل می‌آورد. یکی از برتری‌های او، جوان‌اندیشی اوست که در ماجرای دیدار پنهانی‌اش با زال بیشتر جلوه می‌کند. این دختر در نقش دلداده زال صحنه‌هایی شورانگیز می‌آفریند و در راه رسیدن به دلدار از هیچ خطری نمی‌هراسد، دل به دریا می‌زند و مهر پاک خود را به سادگی دسته‌گلی نثار یار می‌کند.

رودابه برای دیدار با زال مجلس باشکوهی را تدارک می‌بیند که نشان از جایگاه و قدرت بالای این شاهزاده خانم دارد. او به خواست خود و مخفیانه، زیباترین پرستندگان را به خدمت می‌گیرد و گوهرها و دیباهای بسیاری را فراهم می‌کند. این بانو مانند زنان حرمسرای نیست که مطیع دستورات شاه باشد؛ بلکه بانویی بی‌باک و بزرگ‌منش است که در پی خواسته‌های خود می‌رود.



پرستنده بر پای و در پیش حور
بدان روی و آن موی و بالای و فر
ز دیبا و گوهر چو باغ بهار

(همان، ج ۱: ۲۰۰)

بهشتی بُد آراسته پر ز نور
شگفتی بماند اندرو زال زر
ابا یاره و طوق و با گوشوار

در سراسر توصیف‌هایی که از دیدار زال و رودابه در شاهنامه آمده است؛ روح جوانی و شادابی موج می‌زند؛ همچنین رفتار نرم و آزاد رودابه با زال، شکلی یگانه به این صحنه می‌بخشد. در آن شب زال و رودابه پیمان بستند که به یکدیگر وفادار بمانند و نگهبان عشقی که در قلبشان جوانه زده است؛ باشند تا به وصال منتهی شود.

که هرگز ز پیمان تو نگذرم
پذیرفتم از داور داد دین
جهان آفرین بر زبانم گوا
که با تخت و تاجست و با زیب و فر
خرد دور بود، از در پیش بود

(همان، ج ۱: ۲۰۱)

پذیرفتم از دادگر داورم
... بدو گفت رودابه من همچین
که بر من نباشد کسی پادشا
جز از پهلوان جهان زال زر
همی هر زمان مهرشان بیش بود

با پایان یافتن شب، فرصت عیش و خوشی زال و رودابه نیز به پایان می‌رسد و زال راه زابلستان را در پیش می‌گیرد. میان رودابه و زال زنی گویا و شیرین سخن پیام‌آور است. همین زن خبر موافقت سام و همین‌طور نامه پدر زال را برای رودابه می‌برد که در همین هنگام سیندخت، مادر رودابه، به ماجرای دلدادگی این دو شاهزاده پی می‌برد و مهرباب شاه را مطلع می‌کند. عشق رودابه به زال نیز در ابتدا جرعه‌های آغاز جنگ از سوی مهرباب شاه را شعله‌ور می‌کند؛ اما خردمندی سیندخت از این جنگ جلوگیری می‌کند. «پرمایگی زنان شاهنامه در صحنه‌هایی برجسته‌تر می‌نماید که با مردان روبرو می‌شوند، چه مردان دلیر و خردمند و چه مردان زبون و نادان یا آزمند. در این داستان نیز مادر و دختر هر کدام به شیوه خود رویاروی شوهر و پدری نابخرد ایستادگی می‌کنند.» (کیا،

۱۳۷۱: ۴۴)

نهاد از بر دست شمشیر دست
پر از خون جگر، لب پر از باد سترد

(همان، ج ۱: ۲۱۷)

چو بشنید مهرباب بر پای جست
تنش گشت لرزان و رخ لاژورد



منوچهرشاه، شاه ایران، وقتی از پیوند زال و رودابه آگاه می‌شود؛ نوذر، پسرش را می‌فرستد تا پیامش را به سام برساند و او را به درگاه پادشاه بیاورد. سام پس از استقبال گرم از نوذر، با سپاه پهلوانان و دلاوران نزد منوچهرشاه می‌رود. منوچهرشاه دستور حمله به کاولستان را به سام می‌دهد و نابودی آنان را خواستار می‌شود. بدین گونه هر لحظه، جرقه‌های جنگی بزرگ بر سر عشق رودابه و زال شعله‌ورتر می‌شود.

همه کاخ مهرباب و کاول بسوز	به هندوستان آتش اندر فروز
که او ماند از تخمه‌ی اژدها	نباید که او یابد از تو رها

(همان، ج ۱: ۲۲۶)

زال توانست با نوشتن نامه به منوچهرشاه، آتش خشم او را خاموش کند و دلش را با این پیوند موافق گرداند. سام پس از سر گرفتن این پیوند پادشاهی زابلستان را به زال می‌سپارد.

برون برد لشکر به فرخنده فال	سپرد آن زمان پادشاهی به زال
درفش خجسته برافراشت سر	سوی گرگساران شد و باختر

(همان، ج ۱: ۲۶۴)

روزی زال می‌بیند که رودابه بسیار پریشان حال است و کسی نمی‌تواند برای بهبودی او کاری انجام دهد؛ بنابراین سیمرغ را فرا می‌خواند و از او کمک می‌خواهد. سیمرغ به او مژده به دنیا آمدن رستم را می‌دهد و متولد شدن رستم ماه‌روی که روزگار مانند آن را ندیده و نخواهد دید؛ نقش رودابه را در شاهنامه برجسته‌تر می‌کند.

به چشم هزبر اندرون نم چراست	چنین گفت با زال کین غم چراست
یکی شیر باشد تو را نامجوی	کزین سرو سیمین‌بر ماه‌روی
نیارد به سر بر گذشتنش ابر	که خاک پی او ببوسد هزبر

(همان، ج ۱: ۲۶۶)

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

۳.۲. ته‌مینه

ته‌مینه، دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب یکی از مشهورترین زنان شاهنامه است. او شاهزاده‌ای پاکدامن و آزاد است که زیر بار سلطه مردان نمی‌رود و خود، آزادانه، رستم را به همسری برمی‌گزیند و با جسارت این موضوع را با او در میان می‌گذارد.



روزی رستم برای شکار راهی نخجیر می‌شود و هنگام استراحت، مدتی به خواب می‌رود. در این حین اسب خود را گم می‌کند و در پی اسبش راهی سمنگان می‌شود. شاه سمنگان به خوبی پذیرای رستم می‌شود و رستم نیز از این موضوع شاد گشته و شبی را در بزم آنان با خوشی سپری می‌کند و دیر هنگام، در اتافی که برایش آماده کرده بودند به خواب می‌رود. تهمینه که از حضور رستم در کاخ باخبر می‌شود؛ شبانه به بالین او می‌رود تا با پهلوانی که وصفش را بسیار شنیده و دل به او سپرده است، دیدار کند.

پس پرده اندر یکی ماه‌روی	چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند	به بالا بکردار سرو بلند
روانش خرد بود و تن جان پاک	تو گفتی که بهره ندارد ز خاک

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۲۲)

رستم که از خواب بیدار می‌شود؛ از حضور ناگهانی زنی ناآشنا در اتاقش آشفته می‌گردد و هویت او را جویا می‌شود. تهمینه که بانویی خردمند است؛ ابتدا با تفاخر با رستم سخن می‌گوید و وصفی زیبا از خود بیان می‌کند.

چنین داد پاسخ که تهمینه‌ام	تو گویی که از غم به دو نیمه‌ام
یکی دخت شاه سمنگان منم	بزشک هزبر و پلنگان منم
به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست	چو من زیر چرخ بلند اندکیست
کس از پرده بیرون ندیدی مرا	نه هرگز کس آوا شنیدی مرا

(همان، ج ۲: ۱۲۲)

تهمینه نیز در زمره کسانی است که با شنیدن وصف پهلوانی معشوق خویش، عاشق او گشته است؛ همانند رودابه. از این رو می‌توان دریافت که این بانوان آزاده و باخرد که از نیاز روح والای خویش آگاهی داشتند؛ خود، همسر خویش را برمی‌گزیدند و چون زنانی نبودند که زیر بار قدرت و سلطه مردان روند. تهمینه پس از آنکه خود را معرفی می‌کند؛ آنچه درباره رستم پهلوان شنیده است را بازگو می‌نماید.

به تنها یکی گور بریان کنی	هوا را به شمشیر گریان کنی
هر آنکه که گرز تو بیند عقاب	نیارد به نخجیر کردن شتاب
نشان کمند تو دارد هزبر	ز بیم سنان تو خون بارد ابر
کس از پرده بیرون ندیدی مرا	نه هرگز کس آوا شنیدی مرا

(همان، ج ۲: ۱۲۳)



تهمینه که از شنیدن وصف رستم و دیدار او دلباخته‌اش می‌شود؛ این موضوع را با رستم در میان می‌گذارد و خود را تسلیم او می‌کند. در اینجا باید اشاره کرد که در دوره پهلوانی مرسوم بوده «زن و مرد همپایه _ که هر دو به طبقه جنگاوران تعلق داشتند _ آزدانه و پنهانی با یکدیگر پیوند می‌بستند. در این زناشویی _ که به شیوه پهلوانی است _ نیازی به دخالت پدر دختر و برگزاری مراسم دینی نبوده است.» (کیا، ۱۳۷۱: ۷۸) و در حقیقت این کار در زمره سنت‌های پهلوانی قرار می‌گیرد.

تراپم کنون گر بخواهی مرا
یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام
نبیند جزین مرغ و ماهی مرا
خرد را ز بهر هوا کشته‌ام

(همان، ج ۲: ۱۲۳)

رستم نیز که عقل و خرد و زیبایی تهمینه را می‌بیند؛ دل به او می‌بندد و هنگامی که تهمینه او را از رخس نیز باخبر می‌کند؛ در فرجام این کار جز فرهی نمی‌بیند و با او هم‌پیمان می‌شود. صحنه دیدار تهمینه و رستم صحنه‌ای شورانگیز است که روح آزادی و سربلندی زن در بیان خواستی طبیعی و مشروع که مورد پذیرش فرهنگ جامعه نیز هست را نشان می‌دهد. جامعه‌ای که بی‌تردید حق برگزیدن همسر را در چارچوب رسم و آیین زمانه که پیش‌تر به آن اشاره شد، برای زن قائل است. به همین جهت است که تهمینه با همه خردمندی و پاکدامنی، سرافراز به خوابگاه رستم می‌رود و مرد محبوب خود را از جان و دل می‌خواند. رستم نیز در مرتبه والای پهلوانی نامدار، چنین خواست و نیازی را ارج می‌نهد و هیچ اندیشه ناپاکی به دل راه نمی‌دهد؛ بلکه با او گفتگو می‌کند و درمی‌یابد که او زنی پاکزاد و با نام و نژاد است.

چو رستم بدانسان پری‌چهره دید * ز هر دانشی نزد او بهره دید
و دیگر که از رخس داد آگهی * ندید ایچ فرجام جز فرهی

(همان، ج ۲: ۱۲۴)

رستم و تهمینه شبی را در کنار هم می‌گذرانند و هنگامی که تهمینه قصد رفتن می‌کند؛ رستم مهره‌ای را که به بازوی خویش بسته بود به عنوان نشان به او می‌دهد؛ تا هنگامی که فرزندشان به دنیا آمد، این نشان را اگر دختر بود به گیسویش و اگر پسر بود به بازویش ببندد؛ تا در آینده او بتواند فرزندش را بشناسد. این دو دل‌داده نیز با برآمدن خورشید از یکدیگر جدا می‌شوند؛ تا سال‌ها بعد سرنوشت، رستم را با پسرش، سهراب، در میدان نبرد روبه‌رو کند.

همی بود آن شب بر ماه‌روی
همی گفت هرگونه‌یی پیش اوی



(همان، ج ۲: ۱۲۴)

پس از گذشت نه ماه تهمینه پسری به دنیا می‌آورد که هم‌چون پدرش، رستم، از هم‌کیشان خود برتر است.

یکی کودک آمد چو تابنده ماه	چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه
وگر سام شیرست و گر نیرم است	تو گفستی گو پیلتن رستم ست
ورا نام تهمینه سهراب کرد	چو خندان شد و چهره شاداب کرد

(همان، ج ۲: ۱۲۵)

سهراب که پهلوانی بی‌نظیر در میان جوانان هم‌کیش خود بوده است؛ از مادر علت این برتری را جويا می‌شود و او هویت پدرش را برایش آشکار می‌کند و نشانی را که رستم به او سپرده بود به سهراب می‌دهد.

ز دستان و سامی و از نیرمی	تو پور گو پیلتن رستمی
---------------------------	-----------------------

(همان، ج ۲: ۱۲۵)

از این پس سهراب در پی یافتن پدر خویش راهی ایران می‌شود و تهمینه نقش خود را در به هم رساندن این پدر و پسر به خوبی ایفا کرده و به پایان می‌رساند.

۲.۴. گردآفرید

گردآفرید، دختر گزدهم، پهلوان دژ سفید و نمونه‌ای از زن آزاده و شجاع ایرانی است؛ که به ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و ملی خویش پایبند می‌ماند. او به ایرانی بودن خویش ارج می‌نهد و تن به دوستی و پیوند با بیگانه را نمی‌دهد. نه به رزم شجاعانه خود مغرور می‌شود و نه به زیبای موی و روی خویش می‌نازد؛ بلکه سربلندی خویش را در آزادی و نژاد پاک خود می‌داند. او «ظاهراً هیچ‌گونه نسبتی با خاندان زال و رستم ندارد؛ ولی از آنجا که این زن بسیاری از ویژگی‌های زنان حماسه رستم را داراست، و در داستان رستم و سهراب به نمایش درمی‌آید؛ ما این دختر جنگاور را در رده زنان افسانه‌های رستم جای می‌دهیم.» (کیا، ۱۳۷۱: ۸۳)

پس از آنکه سهراب در پی یافتن پدرش، رستم، راهی ایران می‌شود؛ به دژ سپید می‌رسد. در آنجا جنگی در رخ می‌دهد که سهراب، هجیر را به اسیری می‌گیرد و این خبر در میان سربازان می‌پیچد؛ تا به دژ سپید می‌رسد. گردآفرید از خفت ناشی از این ننگ خشمگین شده و برای مقابله با سهراب و حفاظت و پاسداری از دژ سپید،



لباس رزم پوشیده و همانند جنگجویان راهی میدان نبرد می‌شود. او پس از آنکه به میدان جنگ می‌آید؛ حریف می‌طلبد.

ندید اندر آن کار جای درنگ	پیوشید درع سواران جنگ
بزد بر سر ترگ رومی گره	نهان کرد گیسو به زیر زره
کمر بر میان، بادپایی به زیر	فرود آمد از دز بکردار شیر

(همان، ج ۲: ۱۳۲)

سهراب که جنگجویی مبارزه‌طلب را می‌بیند؛ راهی میدان نبرد می‌شود. با وجود اینکه گردآفرید تیرهایش را از هر سو روانه او می‌کند؛ در نهایت این سهراب است که بر گردآفرید مسلط شده و در جنگاوری از او برتر است. سهراب هنگامی که درمی‌یابد مبارزی که با او می‌جنگیده؛ دختر است شگفت‌زده می‌شود. بی‌شک گردآفرید غیرت و شجاعی کم‌نظیر در سراسر شاهنامه دارد و این در کنار چاره‌اندیشی او هنگامی که اسیر سهراب می‌شود؛ او را هم‌ردیف زنان خردمند شاهنامه قرار می‌دهد. دختری که در پاسداری و حفظ دژ سپید، بی‌هیچ هراسی راهی میدان نبرد با سهراب پهلوان می‌شود.

چو آمد خروشان به تنگ اندرش	بپیچید و برداشت خود از سرش
رها شد ز بند زره موی او	درفشان چو خورشید شد روی او
بدانست سهراب کو دخترست	ستر و موی او از در افسرست
شگفت آمدش گفت: از ایران سپاه	چنین دختر آید به آوردگاه

(همان، ج ۲: ۱۳۳-۱۳۴)

سهراب که او را در بند خود می‌گیرد و دلش نیز در گرو او می‌ماند؛ خواهان عدم تلاش او برای رهایی می‌شود. «در داستان‌های شاهنامه بارها مردان زنان را چون جانوران شکار می‌کنند، مانند صحنه‌ای که بیژن، اسپنوی کنیز تژاو را شکار می‌کند، یا صحنه فجیعی که بهرام‌شاه آزاده خنیاگر را مانند صیدی می‌کشد. اما گردآفرید شکاری نیست که در دام مردان بماند، خود دام‌افکن است.» (کیا، ۱۳۷۱: ۸۸)

بدو گفت: کز من رهایی مجوی	چرا جنگ جستی تو ای ماه‌روی
---------------------------	----------------------------

(همان، ج ۲: ۱۳۴)

ولی گردآفرید که خود را اسیر سهراب می‌یابد، در پی چاره‌ای برای رهایی از دست او برمی‌آید و چون از عشق سهراب به خویش آگاهی می‌یابد با فریفتن او و دادن قول دروغ مبنی بر اینکه به عشق وی را پاسخ مثبت خواهد



داد و دژ را به وی تسلیم خواهد کرد؛ از او می‌خواهد به جایی خلوت، دور از چشم لشکریان بروند. سهراب چون با دیدن جمال گردآفرید دل به او سپرده؛ به فرمان دل با او مدارا می‌کند.

دو لشکر نظاره برین جنگ ماست	برین گرز و شمشیر و آهنگ ماست
کنون من گشاده چنین روی و موی	سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
که با دختری او به دشت نبرد	بدینسان به ابر اندر آورد گرد
نهبانی بسازیم بهتر بود	خرد داشتن کار مهتر بود

(همان، ج ۲: ۱۳۴)

گردآفرید راه دژ سپید را در پیش می‌گیرد و سهراب به ناچار میدان جنگ را ترک می‌کند و به دنبال او می‌رود؛ ولی هنگامی که به دژ سپید می‌رسند؛ گردآفرید وارد دژ می‌شود و درهای دژ را می‌بندد و سهراب غمگین و فریب‌خورده پشت درهای بسته دژ سپید می‌ماند. بی‌گمان همین عشق کمرنگ پهلوان به دختر گزدهم است که باعث کارساز افتادن نیرنگ او و رهایی یافتن از چنگ پسر جهان پهلوان می‌شود.

همی رفت و سهراب با او بهم	بیامد به درگاه دز گزدهم
در دز چو بگشاد گردآفرید	تن خسته و بسته در دز کشید
در دز بیستند و غمگین شدند	پر از درد بودند برنا و پیر

(همان، ج ۲: ۱۳۵)

همان‌طور که در ابتدا اشاره کردیم گردآفرید هیچ‌گونه نسبتی با زال و رستم ندارد؛ بنابراین هنگامی او که از بند سهراب رهایی یافته و از بالای دژ سپید به سهراب که درمانده و فریب‌خورده در مقابل دژ ایستاده است، می‌نگرد؛ با تمسخر به او می‌گوید که ترکان و ایرانیان نمی‌توانند از هم جفتی برگزینند. همین موضوع نشان می‌دهد که این بانوی آزاده، به ارزش‌های ملی خویش پایبند است و با بیگانه، هر چند پسر جهان پهلوان باشد، پیمان دوستی نمی‌بندد.

بخندید و او را به افسوس گفت	که ترکان ز ایران نیابند جفت
چنین بود و روزی نبودت ز من	بدین درد غمگین مکن خویشتن

(همان، ج ۲: ۱۳۶)

بی‌گمان «این واقعه لطف غم‌آلودی در ماجرای خونین سهراب می‌نهد. در وسط میدان جنگ، در میان کشتار و خون، ناگهان برق لبخند گردآفرید می‌درخشد و پرتوی بر ظلمت دل‌های کینه‌ور می‌افشاند. چه بسا که اگر دختر



گژدهم به عشق سهراب گردن نهاده بود، سرنوشت سهراب و سرنوشت جنگ تغییر می‌کرد؛ ولی گردآفرید گرانبار از تعصب و غرور ملی است، و از این رو به عشق ناگهانی و معصومانۀ جوان، به سبب آنکه او را ترک‌زاده‌ای می‌پندارد، جواب رد می‌دهد. سهراب ناکام و خشمگین با نخستین فریب و نخستین شکست در زندگی خود روبرو می‌گردد. در داستان رستم و سهراب حماسۀ شجاعت و حمیت و انعطاف‌ناپذیری زن ایرانی در برابر ترکان سروده می‌شود. در دوران پهلوانی شاهنامه گردآفرید نخستین زنی است که پای به میدان جنگ می‌نهد. حتی نامی را هم که بر او نهاده‌اند پرمعنی است و حکایت از دلیری دارد. جنگ بی‌امان بین ایران و توران حتی عشق را هم با همه قدرت و خروشی که دارد، در زیر پای خود له می‌کند.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۰)

همسرش را برمی‌گزیند. از او به عنوان همسری وفادار نیز می‌توان یاد کرد؛ که سهراب را در نبود رستم به آیین پهلوانی پرورش می‌دهد و او را در جست‌وجوی پدرش راهی می‌کند.

۵. نتیجه گیری

هرچند بعدها زن به عنوان نماد بی‌وفایی، بی‌خردی و سست رأیی در ادبیات فارسی شناخته شده و سیمای آن همواره انسانی منفعل، در کنج حرمسرا و بی‌خبر و بی‌اراده در تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر خود، به تصویر کشیده شده؛ اما در واقع زنی که در شاهنامه می‌بینیم بانویی است باخرد و بااراده و همسری آزاد و وفادار، که قربانی باورهای غلط زملنه و بازیچه دست مردان نمی‌شود و در برهه‌هایی از زمان نابخردی‌های مردان در اداره کشور را نیز جبران می‌کند. هرچند شاهنامه اثری حماسی است؛ سرشار از میدان‌های رزم، صحنه‌های نبرد و جنگ‌ها و کشمکش‌های طولانی؛ اما نقش‌آفرینی بانوانی چون سینه‌دخت، رودابه، تهمینه، گردآفرید و ... در این کشمکش‌ها، جذابیت و زیبایی آن را چندین برابر کرده است. بانوانی که با حضور به موقع خود در بزنگاه‌های مهم شاهنامه با جسارت و تدبیر ظاهر می‌شوند و روند داستان را تغییر می‌دهند؛ درحالی‌که از خانواده، معشوق، سرزمین و موقعیت مردانشان حفاظت می‌کنند.



منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). *آواها و ایماها*. تهران: نشر یزدان.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۲). *تخت جمشید*. تهران: نشر مهر ویستا.
- سرمدی، قدمعلی. (۱۳۸۳). *از رنگ گل تا رنج خار*. تهران: نشر عملی فرهنگی کتیبه.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۶). *شاهنامه*. جلد اول، نیویورک: bibliotheca persica.
- Published by the Persian Heritage Foundation under the imprint of Bibliotheca Persica, and in association with Mazda Publishers.
- کیا، خجسته. (۱۳۷۱). *سخنان سزاوار زنان در شاهنامه*. تهران: نشر فاخته.
- گیرشمن. (۱۳۶۹). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- علوی، هدایت‌الله. (۱۳۸۶). *زن در ایران باستان*. تهران: نشر سپیدرود.
- مهذب، زهرا. (۱۳۷۴). *داستان‌های زنان شاهنامه*. تهران: نشر قبله.
- اکبری، امیر و مسیح‌فر، فاطمه. (۱۳۹۴). «بررسی ابعاد و جایگاه زن در شاهنامه فردوسی»، *مجله مطالعات ایرانی*، سال چهاردهم، شماره ۲۸.
- سیدموسوی، طیبه. (۱۳۹۶). «نقش و جایگاه زنان بزرگ در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه اورمزد، زمستان ۱۳۹۶*، شماره ۴۰.
- شوکتی، آیت و دهقان، علی. (۱۳۹۶). «مطالعه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه بهارستان سخن*، سال چهاردهم، شماره ۳۵.
- مرادیان، رضا. (۱۳۹۵). «بررسی جایگاه و نقش سیاسی و اجتماعی زنان در شاهنامه فردوسی»، *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات*. مهرماه ۱۳۹۵.



Studying the social station Sindokht, Roodabeh, Gordafarid and Tahmineh in Ferdowsi's Shahnameh

Zohreh Parsian¹

Dr. Shahnaz Valipoor Hafshejani²

Abstract

In this article there has been an overall look at some of great women's social life in Shahnameh (Sindokht, Roodabeh, Tahmineh, Gordafarid) considering their story in the book; it shows an important and influential role they played in social, political and even military fields alongside men. The picture of an ideal woman in Shahnameh is not just a wife at home or a beautiful wife who only gives birth to the children. Great women in Shahnameh are wise and clever people who show their ability by solving social and political challenges; and even sometimes they will be more successful than men and manage the situation. In such a way that will compensate men's silliness and mismanagement. These women they are honest in their love, they never stop safeguarding their homeland even if they resort to politics, conspiring or cheating others. Finally it can be said that each of these women has special characteristics that All these characteristics together present a perfect woman in Shahnameh. Sindokht is a symbol of wisdom and intellect in management, gordafarid is a brave person and a politician, Roodabeh typifies liveliness, freedom and honesty and Tahmineh represents love and parenting.

Keywords: Ferdowsi's Shahnameh, Sindokht, Roodabeh, Gordafarid, Tahmineh.

¹ . Assistant Professor, Farhangian University of Shahrekord, PhD in Persian Language and Literature.

² . Undergraduate student in Persian language and literature teaching at Farhangian University of Shahrekord